



شماره چھٹم

آبان ۱۴۰۱

فصل نوزدہم
ماہنامہ
بی

فہرست مطالب:

۳	پس از مرگ	صفحہ
۶	ایزدبانوی سحر (بخش ششم)	صفحہ
۹	فرشتہ (تجربہ شبدا)	صفحہ
۱۱	سقراط (بخش چہارم)	صفحہ
۱۴	تمدن	صفحہ
۱۸	نفسانیات (بخش دوم)	صفحہ
۲۰	مزاج شناسی (بخش نخست)	صفحہ
۲۳	درسی از مولانا	صفحہ



پیشنهاد از منبر (بخش سوم)



در بخش قبل بخشی از دیدگاه ادیان را نسب به مرگ بررسی کردیم و در این بخش ادامه آن بحث را پی می گیریم.



اگر ما انسان ها کمی تأمل کنیم؛ مثلاً شخصی را در نظر بگیریم که جنایات بسیاری را انجام داده است و بعد از آن منتقل شده است. خب، او باید در جهان دیگر پاسخگو باشد. این یک حقیقت است که همه نسبت به قانون کارما باید پاسخگو باشند، ولی این دلیل نمی شود که به خاطر این جنایات حتماً به جهنم برود و ...

یکی از مسائل مهمی که مربوط به عالم پس از مرگ می شود، مبحث تناسخ می باشد. روح به واسطه کارمای تقدیری شامل تناسخ می شود. تناسخ از جهنم ادیان هم بدتر هست. روح باید با تک تک افرادی که به آنها صدمه زده است، مجدداً روبه رو شود. پس باید برگردد و با آنها تسویه حساب کند.

خب، برگردیم به بحث مرگ یا انتقال. خب، ما کسانی را در اطرافمان داشته ایم که از دست رفته اند، حال به مرگ طبیعی یا غیر طبیعی. تکلیف آنها چیست؟

آنها طبق همان باورها و اعتقاداتشان در جهان بعدی پذیرفته می شوند. پس از بخش پذیرش، اربابان کارما، کارمای این افراد را بررسی می کنند. جهنم ادیان به واسطه باور پیروان این مکاتب در منطقه اثری به وجود آمده است و برای پیروان این ادیان وجود دارد. ولی در حال حاضر بحثی به نام جهنم کلاً مختومه است. الان و در این عصر کسی را به جهنم نمی فرستند، بلکه تناسخ می دهند. چون نبض کارما در این سیاره به حدی زیاد شده است که طبق همان بحث اول که یک روح ظرف ۱۴۴ سال ممکن است سه بار هم تناسخ داشته باشد.



اربابان کارما در این عصر، ارواح را سریعاً تناسخ می دهند، چون ما در عصر کالی یوگا هستیم و نبض کارما در این عصر بسیار شدت پیدا

ما هفت نامه



پیش از مرگ (بخش سوم)



کرده است. پس تناسخ و تسویه حساب‌ها سریع‌تر اتفاق می‌افتد، البته هر روح نسبت به همان چیزی که کسب کرده است. حال اگر کارمای خوب دارد او به جایی متناسخ می‌شود که بتواند آن کارمای خوبش را تسویه کند و احتمال دارد در آنجا شخص دچار تحول درونی بشود.

ترس از جهنم را کلاً باید از ذهن بیرون کرد. چون ما قانونی به نام کارما داریم. این قانون یعنی ما فقط باید یاد بگیریم که مسئولیت اعمالمان را بپذیریم. ما باید در مقابل کارماهایی که خودمان ساخته‌ایم و آفریدیم پاسخگو باشیم و این اعمال و تناسخ آن هیچ ربطی به خداوند ندارد و این یک تعهد شخصی است. ما باید پاسخگو و متعهد باشیم تا دیگر آن اشتباهات را تکرار نکنیم.

پس نباد نگران جهنم باشیم. این ترس یکی از بحث‌هایی است که مذاهب خیلی بزرگش کرده‌اند، چون آنها دارند از این موضوع سوءاستفاده می‌کنند و با این ترس بر مردم حکومت می‌کنند. در حال حاضر خود پیغمبران در جهان‌های درون، حاضر هستند و پیروان خودشان را هم دارند و آنها را پرورش و آموزش می‌دهند.



همان پیغمبرهای معروف مانند عیسی، محمد و ... پس از انتقال در یکی از جهان‌های درون (اثیری، علی یا ذهنی) هستند و خیلی بهتر از زمانی که انسان‌ها را روی زمین تعلیم می‌دادند، در جهان‌های درون

با روش‌های جدیدتر مشغول تعلیم و تربیت پیروان خودشان هستند.



بنابر این نباید از مرگ ترسید. ما باید مسئولیت‌پذیر باشیم. با عشق زندگی کنیم. آرامش داشته باشیم و از استرس مرگ و رفتن به جهنم و مخصوصاً از عذاب وجدان خود رها کنیم. قرار نیست کسی بیاید و ما را شفاعت کند. این عقاید حرف مذاهب است.

ما بعد از انتقال فقط خودمان هستیم. نوع کارما، نوع آگاهی و نوع دانشی که از خود در این زندگی به دست آورده‌ایم، با ما هست. برای همین است که می‌گوییم که این زندگی فقط یک فرصت است که ما تجربیات لازم را برای اینکه خودمان را پیدا کنیم را به دست بیاوریم.

فلسفه زندگی
ما هستیم



پس از مرگ (بخش سوم)



حال بیابید تا این مبحث را از دیدگاه مذاهب نگاه کنیم. مذاهب اصولی برای خودشان یک دیدگاه مشترک دارند و می گویند که هر شخصی بعد از مرگ نسبت به اعمالش، با او رفتار خواهد شد. در تعاریف هر مذهبی یک سری اعمال خوب و اعمال بد تعریف شده است.

در نهایت پس از مرگ شخص با سنجش این اعمال اگر خدا



از متوفی راضی باشد، او به بهشت می رود و اگر نباشد، او به جهنم می رود. البته بحث برزخ و قیامت و ... هم وجود دارد. منتها هیچ یک از این مذاهب اصولی در مورد عملکرد قانون کارما، توضیح مناسبی ندارند.

خوب ما به طور مثال در نظر بگیریم که

یک نفر هفتاد تا هشتاد سال عمر کرده است. در طی

این زندگی، او شاید رنج های خیلی زیادی کشیده است. او تا جایی هم که توانسته است هم اعمال و احکام شرعی دین خوش را انجام داده است. حالا فرقی نمی کند مسیحی، مسلمان، یهودی و ... او نسبت به دین خودش پیش رفته است. در طول این هفتاد یا هشتاد سال یک آدم متعادلی بوده است، ولی خوب در جوانی یک یا چند تا رابطه داشته است و توبه هم نکرده است. یا شاید عصبانی شده و کار ناشایستی انجام داده یا شاید زندگیش به نحوی پیش رفته که قرضی گرفته است و نتوانسته آن را باز پس بدهد.

خب، تکلیف این شخص پس از انتقال چیست؟

چون در جوانی دو تا رابطه داشته یا اشتباهاتی در زندگی داشته است، باید به جهنم برود؟

وقتی که این شخص مُرد، باید به خاطر این کارها و چند تا اشتباه یا به قول ادیان، گناه، به جهنم برود، عدالت است؟ خیر. چنین چیزی در عالم پس از مرگ وجود ندارد و کاملاً توهم است. توهم مذاهب و ادیان اصولی است.



فلسفه زندگی
ماهی نامه



(بخش هشتم)

ایزد بانوی سحر



در بخش قبلی تا به این جا رسیدیم که ایزیس پس از یافتن تابوت برای به دست آوردن آن وارد کاخی در شهر آدونیس شد و مربی شاهزاده شد. ملکه در شبی ناگهان وارد اتاق شاهزاده می شود و کودک خود را در محاصر آتش می بیند و فریادی می کشد و اینک ادامه داستان ...

ایزیس به اشاره دست، زبانه های آتش را فرو نشانید و کژدمان را ناپدید کرد. آنگاه با درد و اندوه بسیار به شهبانو گفت: «چون تو به من اعتماد نکردی، پسرت جاودان نخواهد زیست. من هر شب او را در میان شعله های آتش می نهادم تا از عناصر زمینی پاکش کنم. دریغ که تو هر چه من رشته بودم پنبه کردی، دیگر من به هیچ روی نمی توانم این کار را از سر بگیرم!».



شهبانو نمانو، بیش از آنکه در وهم و گمان بگنجد اندوهگین و افسرده گشت، لیکن مالکندر شاه که از پناه بردن ایزیس به زیر سقف خانه خود بسیار خشنود بود و آن را شرف و افتخار بزرگی می دانست، از ایزیس پرسید که برای نشان دادن سپاس بی حد خود چه خدمتی در حق او می تواند بکند.

ایزیس از او خواست که ستون بزرگ کاخش را به وی ببخشد.

مالکندر شاه در دم فرمان داد تا درودگران ستون را با تبر انداختند. آنگاه ایزیس خود تنه درخت را شکافت و تابوت را از میان آن بیرون کشید و از عطر دلاویزی که همراه داشت، بر تنه آقا قیا پاشید و حریر لطیفی به رویش کشید و آن را به شاه و ساکنان بیبلوس سپرد و آنان، آن تنه را بسیار گرامی می داشتند.

ایزیس، پس از این ماجراها تابوت اوزیریس، برادر و شوهر خود را برداشت و عزم بازگشت کرد. مالکندر شاه برای بزرگداشت او دو پسر بزرگ خود را همراهش کرد.

ایزیس پس از پیمودن مسافتی، کاروان را متوقف ساخت و فرمان داد در صندوق را گشودند تا بر چهره سرد و بی احساس همسر خود بنگرد. به دیدن روی او فریادهای دردانگیزش فضا را چنان با وحشت و اضطراب پر کرد که دو پسر مالکندر شاه گیج و منگ شدند و تا پایان عمر در آن حال باقی ماندند.



فصل نهم
ماهی نهم



(بخش هشتم)

ایزیس بانوی سحر



ایزیس به روی صندوق گشوده خم شد و نالان و گریان چهره خود را بر چهره اوزیریس مالید. ناگهان سر برداشت و پسر بزرگ مالکاندرشاه را دید که به حیرت و کنجکاوی بر او می نگرد. از کنجکاوی او چنان خشمگین شد که با شرار نگاهش او را سوزانید و خاکستر ساخت. آنگاه بی آنکه اعتنایی به سرنوشت شاهزادگان بیبلوس بکند، دوباره روی به راه نهاد و پس از رنج و دشواری بسیار، صندوقی را که جسد اوزیریس را در درون خود داشت، به مصر آورد و آن را در گوشه خلوت و دور افتاده‌ای که هرگز پای کسی به آنجا نمی‌رسید، نهاد.



پس، ایزیس به بوتو، شهری که خود در آن زاده بود و در میان مرداب‌ها و نیزارهای آن می‌توانست از توطئه‌های ست در امان باشد، پناه برد و گوشه عزلت گزید. این مرداب‌ها و نیزارها از آن پس بارها فرعون را نیز از حمله دشمنانش مصون داشته‌اند.

ایزیس، حوروس را در آنجا زاد و در آنجا، در میان مرداب‌ها و نیزارها، دور از دام‌ها و توطئه‌های اهریمنی، شیرش داد و پرورد و بزرگش کرد.

با این همه، ست - تیفون که در فروغ ماه به شکار رفته بود، صندوق را در جای دور افتاده‌ای که ایزیس پنهان شده بود، دید و در آن را گشود و جسد اوزیریس را در آن یافت و در دم آن را درید و چهارده پاره کرد و هر پاره‌ای را به سویی انداخت تا اثری از جنایت در آنجا نماند.

ایزیس تیره‌اختر بزودی از این جنایت آگاه گشت و بار دیگر سفر دردانگیز خود را در جستجوی پاره‌های گوشت اوزیریس از سرگرفت و آنها را به جز یک پاره که در رودی افتاده بود و نهنگ آن را بلعیده بود، یکی پس از دیگری پیدا کرد.



هر پاره‌ای از جسد اوزیریس را که ایزیس در جایی پیدا کرد، در گوری که در آنجا ساخت، نهاد و به کاهنان چهارده قربانگاه چنین وانمود کرد که جسد کامل اوزیریس را در معبد او دفن کرده است و این گورها نشان دهنده منازل و مراحل دردانگیز سفری بود

بانی بنیاد



(بخش هشتم)

ایزد بانوی سحر



که آن را «تکاپوی ایزیس» می نامند.

ایزیس پس از گردآوردن بقایای اوزیریس، خواهر خود نفثیس و فرزند دلبندهش حوروس و تحوت لکلک و آنوبیس شغال را به یاری خود خواند و با آنان که وارث دانش اوزیریس و محرم رازهای او بودند، به تعلیمات خدا و راز زندگی دوباره بخشیدن به مردگان، آگاه شد. بالاتر از این،



ایزیس دارویی ساخت که هر کس آن را می خورد زندگی جاوید می یافت. او بقایای جسد اوزیریس را در یک جا نهاد و با نفثیس و حوروس و تحوت و آنوبیس از آن دارو بر آن مالید و آن را به صورت مومیایی نپوسیدنی و فاسد نشدنی در آورد که می توانست تا ابد روان خدا را در خود نگاه دارد و این نخستین کالبد مومیایی شده بود.



فصل نهم
ماهی نامه



فرشتگان

تجربه شیدا

چند روز پیش، صبح که از خواب بیدار شدم و رفتم بیرون از خانه و کارهای خودم را انجام دادم، زمانی که کارهایم تمام شد و به خانه برمی گشتم، در راه منزل که بودم، پیش خودم گفتم الآن که به خانه برگشتم، بهترین زمان برای مراقبه هست چون تا بخواهم به سر کار بروم، چند ساعتی فرصت دارم.



به خانه که رسیدم همه چیز را برای مراقبه مهیا کردم و به مراقبه رفتم و تا حدود بیست دقیقه (این زمان را حدس می زنم، چون زمان زیادی گذشت) هیچ چیزی جز سیاهی نمی دیدم. سعی می کردم در مراقبه هوشیاری بالایی داشته باشم. بعد در یک لحظه خودم را در وسط کهکشان دیدم. زیر پاهایم خالی بود، اما احساس ترس نداشتم.

در هوا معلق بودم. سیاره های زیادی را دور و اطراف خودم می دیدم. برایم خیلی جالب بود که این منظره پر ابهت را نگاه می کردم و لذت می بردم که ناگهان روبه روی من خانمی ظاهر شد که بسیار زیبا و خیره کننده بودند. ایشان چهره زیبایی داشتند. کاملاً به وضوح چهره اش را می دیدم.

این قدر محو زیبایی اش شده بودم که بال های بزرگ و قشنگش را بعد از چند دقیقه دیدم. این خانم مانند فرشته ها بال داشت و نور سفید و طلایی از بدنش خارج می شد. یک مقدار که بیشتر دقت کردم، دیدم مثل آب از بدنش نور می ریخت. بسیار زیبا و متحیرکننده بود، برای همین بود که خیره ایشان را نگاه می کردم که ناگهان دروازه ای از سمت دیگر باز شد و من نگاهم سریع به آن افتاد که ورودی این دروازه نظر من را جلب کرد.



بیشتر که دقت کردم متوجه شدم که آن دروازه خیلی قشنگ بود. جنسی شبیه

فرشته ها
راست با من



فرتشیا

تجربہ شد

مرمر سفید رنگ بود. البتہ هیچ وقت سنگ مرمر به این زیبایی ندیده بودم. با دقت به آن نگاه کردم کہ نگاہم به داخل دروازہ افتاد و دیدم کہ نور سفید زیادی از داخل دروازہ به سمت بیرون انعکاس دارد، ولی ہرچقدر سعی کردم کہ داخل دروازہ را ببینم، نشد. چون نور خیلی شدت داشت و چیزی پیدا نبود. این نور بہ قدری شدت داشت کہ فکر می کردم ہر جسمی کہ مقابل این نور باشد باید ذوب بشود.



بعد کہ دیدم داخل دروازہ را نمی بینم صورتم را بہ سمت آن خانم برگرداندم. او با من صحبت نمی کرد، ولی من حرف هایش را می فهمیدم. در آنجا بود کہ یادم آمد کہ معلم کمال می گفت در طبقات دیگر ارتباط بین ہمدیگر بہ این صورت است و کلامی رد و بدل نمی شود. برایم جالب بود، چون تجربہ اولم بود.



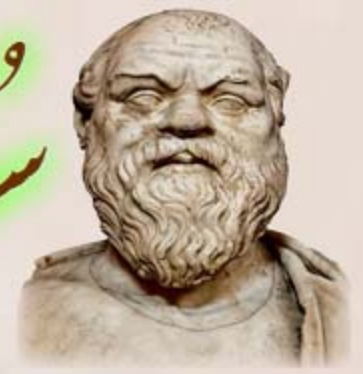
او با خندہ بہ من گفت کہ ما منتظرت بودیم و می توانی وارد دروازہ بشوی. من مات و مبہوت ایشان را نگاه می کردم. او باز خندید و گفت برو داخل و نترس. آنجا منتظرت ہستند. من خیلی ہیجان زدہ شدہ بودم و نمی دانستم کہ باید چہ کار کنم، اما او با خندہ و با دستش اشارہ می کرد کہ من بہ سمت دروازہ بروم و وارد دروازہ بشوم.

چند قدمی کہ بہ سمت دروازہ برداشتم، از ہیجان زیاد دست راستم تکان خورد و ہمین باعث شد کہ از مراقبہ خارج بشوم. از آن تجربہ زیبا با بہت و حیرت و بی حرکت نشسته بودم کہ دوبارہ نصیحت معلم کمال را بہ یاد آوردم کہ می گفتند باید در مراقبہ احساساتان را کنترل کنید. یک ساعتی را محو این اتفاق بودم و حس خیلی خوبی داشتم کہ تا الآن ہمچین حسی را تجربہ نکرده بودم.

برکت باشد
راست نامہ



سقراط (بخش چهارم)



این سری مقالات بر اساس مدارک تاریخی عمومی تهیه شده است و منابع آن از کتاب‌های اک نمی باشد. این مطلب صرفاً به این خاطر است که ما بدانیم، انسان‌ها این استاد اک را چگونه دیده و توصیف کرده‌اند.

در بخش قبلی با روش بحث کردن سقراط آشنا شدیم و در این قسمت ادامه آن را پی می‌گیریم.

سقراط می‌دانست که با حکومت دموکراسی و مبارزه با اشرافیت و استبداد و یا اقدام‌های سیاسی نمی‌توان ناحقیقت را ریشه‌کن کرد. اولین شرط هر اصلاحی این است که هر فرد خودش را تربیت کند تا گوهر پنهان درونی و واقعیت را بیابد و این روش شناخت خود، روش و فعالیت درونی است، شناسایی درونی هر فرد با فضیلت یکی است.



هر فردی که انسان شایسته‌ای شد، شهر و ندی شایسته می‌شود. مهم در نظر گرفتن هر فرد به عنوان یک روح و فرد است بدون در نظر گرفتن اینکه مقامی دارد یا تأثیری در جامعه و دولت می‌گذارد یا نه. استقلال فردی و تسلط هر کسی به خویش و آزادی واقعی که با بصیرت و آگاهی رشد می‌کند، مهمترین هدف هر فرد در زندگی است.

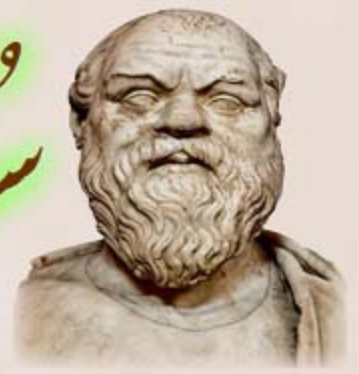


در گفتگوی بین او و ته‌تئوس (افلاطون)، وقتی در مقابل سقراط حرفی برای گفتن ندارد رو به سقراط می‌کند و می‌گوید: «حیران شده‌ام» و سقراط در پاسخ می‌گوید: «حیرت آغاز فلسفه است، از حیرت، وقوف (آگاهی، بصیرت، ادراک) می‌زاید».

ته‌تئوس در بحث و گفتگو با سقراط توانایی پیدا کردن پاسخ را ندارد و از دیگران هم پاسخ سؤال سقراط را نشنیده است و می‌گوید: «با اینکه پاسخی ندارم، ولی بی‌قرارم و نمی‌توانم این مسئله را رها کنم و در موردش فکر نکنم». سقراط می‌گوید: «تو درد زاییدن داری، زیرا خالی نیستی بلکه آبستنی».



سقراط (بخش چهارم)



سقراط می خواهد جست و جو را رواج دهد، ولی با اعتماد به یافتن، او پیشه و روش خود را به قابله تشبیه می کند.



سپس روش گفتگو و بحث خود را شرح می دهد و می گوید من مانند قابله ها تشخیص می دهم که چه کسی آبستن است و چه کسی نه. بنابراین می توانم به آنها کمک کنم که یا درد زایش را تسکین دهم، یا برانگیزم و کودک راستین را از کودک دروغین می شناسم و سپس برای آنکه ببیند روح ته ته تنوس مولودی دروغین به دنیا می آورد یا راستین، به او می گوید: «من سترونم (عقیم، نازا) و توانایی زائیدن ندارم، به همین علت کسانی که به من انتقاد می کنند و بر علیه من هستند، درست می گویند. من فقط می پرسم و پاسخی نمی توانم بدهم. خدا مرا مأمور ساخته که به زائیدن دیگران کمک کنم، ولی استعداد زائیدن به من نبخشیده است، به همین علت است کسانی که با من معاشرت می کنند، اول نادان و سرگردان می شوند و علت این امر آن است که از دانش ذهنی رها می شوند، ولی مدتی نمی گذرد که اگر لطف الهی شامل حال آنها بشود با گام های بلند در راه دانش حقیقی پیش می روند. در حالی که کوچکترین نکته ای از من یاد نمی گیرند، بلکه همه دانش های حقیقی را در درون خود پیدا می کنند و آن وقت خدا و من به او کمک می کنیم که آنچه را که یافته است، بزاید.»

سقراط چیزی نمی دهد، بلکه کاری می کند که دیگران دانش را درون خود پیدا کنند و بیرون بیاورند. وقتی که کسی را که فکر می کند که می داند، به نادانیش آگاه می کند و به کمک دانستن راستینش او را وادار می کند که خود شخص آن چیزی را که نمی داند پیدا کند، این رفتار باعث می شود که آن فرد آن چیزی را که می داند بدون اینکه بداند که می داند در عمق وجود خود پیدا کند و به دست آورد.

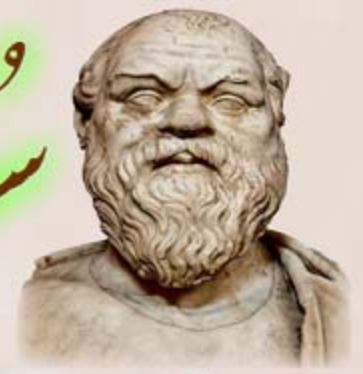


سقراط با این روش می خواهد بگوید که شناخت و شناسایی هر کسی باید در درون خودش باشد و این شناخت و آگاهی چیزی دادنی و گرفتنی نیست، بلکه

باشنامه



سقراط (بخش چهارم)



فقط باید آن را بیدار کرد و برانگیخت. در حقیقت این آگاهی، به یاد آوردن آن چیزی است که آدمی از قبل می دانسته است و تفکر تهی راهی به حقیقت پیدا نمی کند.



سقراط همواره با فرد سروکار داشت و فرد را مخاطب قرار می داد و مسئولیت شخصی و مسئولیت پذیری را بی قید و شرط می دانست.

خصوصیات شگفت انگیز سقراط این است که با وجودی که شک و تردید، نقدها و انتقاد و آزمایشها را تا حد نهایتش ادامه می دهد، اما همواره پایبند به چیزی مطلق است که می توان آن را حقیقت خردیانیک نامید. معنی این مطلق، مسئولیت بلا شرط انسان متفکر است. هر چیزی که در این جهان مادی و پر از واقعیت پیش بیاید، ولی این مرحله مطلق و سرشار از حقیقت، ثابت و پابرجا می ماند و تغییر پذیری اشیا، افراد و این جهان تأثیری در آن ندارد.

ادامه دارد...



تمدن



در ابتدا باید بدانیم که تمدن به چه معنا است. در یک تعریف خلاصه می‌توان گفت که تمدن نظامی اجتماعی است که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان پذیر است و جریان می‌یابد.

ارکان تشخیص تمدن در چهار رکن و عنصر اساسی است:

پیش‌بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی، کوشش در جهت معرفت و بسط هنر.



تمدن، تابع عواملی است که یا این حرکت را تسریع می‌بخشد و یا کند می‌کند. به هر حال این چهار مورد نشان دهنده وجود یک تمدن می‌باشد.

تمدن‌های زیادی در این کره خاکی ظهور کرده و به صورت کامل نابود شده‌اند. به صورتی که فقط افسانه‌هایی از آن تمدن‌ها در تاریخ بشر یافت می‌شود. مانند قاره آتلانتیس که شامل تمدن بسیار بزرگی بود، ولی فقط در نوشته‌های افلاطون و معدود تاریخ‌نویسانی به آن اشاره شده است.

اما در عصر حاضر و تاریخ معاصر نیز تمدن‌های بسیاری وجود داشته‌اند و هنوز هم دارند. اکثر تاریخ‌نویسان به این نکته باور دارند که سرچشمه تمدن از مشرق زمین بوده و این منطقه از اهمیت خاصی برخوردار است.

ویل دورانت در این باره می‌گوید:

«اگر داستان ما از شرق آغاز می‌شود، نه تنها از آن روست که آسیا قدیمی‌ترین نمایشگاه مدنیت است، بلکه این تمدن‌ها به منزله خمیرمایه و شالوده فرهنگ یونان و روم هستند.»



و اگر نیک بدانیم که چه اندازه از اختراعات لازم برای زندگی و همچنین سازمان اقتصادی و سیاسی یا علوم و ادبیات و آنچه در فلسفه و دین داریم از مصر و شرق برخاسته‌اند، تعجب

فلسفه زندگی
با همه نامها
بازمانده



تمدن



خواهیم کرد».

در حالت کنونی که بزرگی اروپا رو به زوال می‌رود و در عین حال آسیا مشغول تجدید حیات است، می‌توان پیش‌بینی کرد که بزرگترین مسئله قرن بیستم قضیه تصادم میان شرق و غرب خواهد بود.



نوشتن تاریخ بر سنت قدیم که از یونان و روم شروع شده و تمام آسیا در چند سطر خلاصه کرده، نه تنها یک خطای علمی است، بلکه نقص بزرگی در نمایش واقعیت‌ها به شمار می‌رود و ممکن است نتایج شومی به بار آورد.

زمانی که هرج و مرج و ناامنی پایان پذیرفته باشد، تمدن ظهور خواهد کرد، زیرا هنگامی که ترس از میان برود، کنجکاوی و نیاز به ابداع و اختراع به کار می‌افتد و انسان به صورت غریزی به سوی کسب علم و معرفت و تهیه وسایل برای بهبود زندگی گام برمی‌دارد».



اما هر تمدنی برای به وجود آمدن نیازهایی دارد. عوامل کلی که منجر به تشکیل یک تمدن یا نابودی آن می‌شوند شامل عوامل جغرافیایی و زمین‌شناختی، عوامل اقتصادی، نژادی و روانی است. جالب اینجا است که همین عوامل می‌تواند باعث ظهور یا نابودی یک تمدن گردد. مثلاً تغییر عوامل جغرافیایی و طبیعی یکی از عوامل مهم است. مثال واضح در این مورد تمدن آتلانیس است که با زلزله‌ای بسیار قوی به صورت کامل نابود شد.

در بررسی عوامل زمین‌شناختی برای مثال در تمدن‌های متاخر، تمدن

فکر زندگی
با همه نام
است



مابین دو دوره یخچالی (فترتی یا یخبندان) به وجود آمده است.

در مبحث شرایط جغرافیایی عوامل بسیاری تاثیر گذار است؛ مثلا حرارت مناطق استوایی و فراوانی انگل‌ها که نتیجه این حرارت است. انگل‌ها دشمنانی سرسخت به شمار می‌روند و سبب بروز مشکلات جسمی و روحی می‌شوند. ساکنین این مناطق مواردی چون رفع گرسنگی و غریزه تولید مثل را در اولویت قرار می‌دهند و به اموری که مجموع آنها مدنیت را می‌سازند، بی‌اعتنا خواهند بود.

یکی از ضروریات تمدن، باران است، زیرا آب حتی بیش از نور خورشید در پیدایش زندگی و پیشرفت آن مؤثر است.



یکی دیگر از ضروریات تمدن و از مهم‌ترین عوامل ایجاد و گسترش تمدن، اوضاع و احوال اقتصادی است. هرگاه در

اجتماعی خمیرمایه نخستین فرهنگ و تمدن که تأمین خوراک است وجود نداشته باشد، هنرهای عالی که معرف تمدن است از میان می‌رود.



در تمدن‌های نخستین، اولین قدم در راه شروع آن، کشاورزی است. انسان با ذخیره کردن آذوقه برای آینده، آتیه خود را تأمین می‌کند و نیاز متمدن بودن را احساس خواهد کرد. زمانی که انسان از لحاظ آب و خوراک تأمین باشد به فکر ساختن معبد، کلبه، مدرسه خواهد افتاد و اسباب‌هایی برای تولید نیروی بیشتر اختراع و همچنین مبادرت به اهلی کردن حیوانات می‌کند.

پس از ایجاد این عوامل اولیه، حالا زمانی است که خود می‌بایست رشد فزاینده را

تمدن



تمدن



کند تا بتواند تحت لوای نظم و قانون کارهای خویش را به انجام برساند و مدت بیشتری روی زمین زیست کند تا بتواند میراث فرهنگی، اخلاقی و نژادی خویش را برای نسل‌های آینده باقی گذارد و تنها این میراث است که او را از مرحله حیوانی به مرحله انسانی می‌رساند.

وقتی فرهنگ عمومی به حد معینی برسد، کشاورزی تولید می‌شود. تنها تمدن است که انسان را به فکر ایجاد مدینه و شهر می‌اندازد. مدنیت در حقیقت در کلبهٔ برزگر آغاز شده ولی در شهر به گل نشسته است و بار می‌دهد! در شهرهاست که عقل مردم بارور می‌شود و نیروی خلاق آن آشکار می‌گردد.

نژاد در ایجاد تمدن تأثیری ندارد، مگر نژادهای مختلف درهم آمیزند و تجانس از میان رود. برعکس، این تمدن است که ملت‌ها را خلق می‌کند.



مثلاً یک فرد انگلیسی تمدن انگلستان را به وجود نیاورده است، بلکه از تمدن انگلستان است که آن فرد انگلیسی با آن آداب و رسوم ساخته شده است.

عوامل روانی و وحدت زبانی برای ایجاد وحدت عمومی نیز جزو واجبات است تا مردم بتوانند به راحتی و بدون نگرانی افکار خود را با یکدیگر مبادله کنند.

قوانین اخلاقی می‌تواند از راه معبد یا خانواده یا مدرسه و... برقرار گردد تا مردم آن را بپذیرند و با نظم، هدفی را در زندگیشان ایجاد کنند. برای انتقال فرهنگ از نسلی به نسلی دیگر وسایل تربیتی نیز مورد نیاز می‌باشد.

تمدن نه امری است که در فطرت انسان باشد و نه چیزی که نیستی در آن راه نداشته باشد، بلکه امری است که هر نسلی باید آن را به شکل جدید کسب کند و هرگاه توقف قابل ملاحظه‌ای در سیر آن پدید آید، ناچار پایان آن فرا می‌رسد.

تنها اختلاف انسان با حیوان، تربیت است و تربیت وسیله‌ای است که مدنیت را از نسلی به نسلی دیگر انتقال می‌دهد. پس بهتر آن است که پیش از آنکه از میان برویم، تمام دارایی خود را گرد آوریم و آن را به فرزندان خود تسلیم کنیم.

فکر زندگی
با هم تمام
تمدن





نفسانیات (بخش دوم)



سفر معنوی روح به جهان‌های زیرین، سفری پر مخاطره و مملو از رنج‌ها و ناکامی‌ها است. این حقیقتی است که وابستگی‌های این جهان به همراه لذت‌های آن، سعی می‌کند چشمان روح را به این ناکجا آباد ببندد.



موها (وابستگی)، یکی از پنج نفسانیات ذهن است که با نشانه‌هایی از قبیل نگرانی‌های خانوادگی و اجتماعی، هیجانات روزمره، گرفتاری‌های امرار معاش، سدی برای آزادی و نور روح است.

از زمانی که روح جذب آنها شود، دیگر وقتی برای هیچ چیز نخواهد داشت و این هدف و منظور موها یا وابستگی است. ذهن کیهانی با استفاده از پنج نفسانیات ذهن، چشم روح را به روی منافع برترش می‌بندد و وابستگی موجب می‌شود شبدا از پرداختن به منافع معنوی خود طفره رود و از تمرینات معنوی اک غافل شود.

بدین ترتیب، روح چون عروسک خیمه‌شب‌بازی توسط قوانین زندگی به بازی گرفته می‌شود. زندگی پس از زندگی در رنج‌ها و لذت‌ها، وابستگی‌ها و آرزوها، بازی داده می‌شود تا نور درونی‌اش خاموش و خود مستأصل گردد.



اما زمانی که آگاهی انسانی مجذوب بنی شود، دیگر وقت چندانی برای فعالیت‌های دیگر نمی‌یابد، به این معنا که یک فرد یا مجذوب خود می‌شود و یا مجذوب خدا. رسیدن روح به آزادی تنها علت حضور بشر در دنیا است. هدف ذهن کیهانی نیز نگاه داشتن روح در این عالم با استفاده از موها یا وابستگی به ارزش‌های دنیوی زندگی است.

هیچ کس نمی‌تواند با فرار کردن از درد یا جست‌وجوی رفاه، لذت و وابستگی به مردم دنیا، به خدایی برسد. قطع وابستگی‌ها با آرامش، آخرین قدم است در جدایی ما از بندهای دنیوی. نقطه مقابل موها یا وابستگی، وایراگ است.

وایراگ (عدم وابستگی) به معنای این است که خود را از نظر محبت، عمیق‌ترین احساسات درونی و علاقه‌های خود، مستقل حفظ کنیم یا





نفسانیا (بخش دوم)



به عبارتی دیگر، دست از این برداریم که هویت خویش را در رابطه با مالکیت‌ها و سایر عوامل محیطی تعیین کنیم. باید خود را مستقل از آنها نگه داریم، استقلال از همه چیز و همه کس.

اما این نیز به آن معنا نیست که با این عدم وابستگی، عشق ورزیدن را فراموش کنیم و یا اینکه خود را از طریق فیزیکی و جسمانی از جهان بیرون جدا سازیم، زیرا هیچ نیازی به این نیست که خانواده و وظایف شخصی را ترک کنیم. عدم وابستگی به معنای سختی کشیدن و محرومیت نیست.

هزاران سال پیش بشر زندگی خانوادگی را تشکیل داد. او به جای آنکه از این فرصت برای رشد معنوی استفاده کند، خود را در زنجیرهٔ وابستگی این جهان فرو برد. مسئولیت شخصی هر فرد برابر است با خدمت او به خانواده و نزدیکان.



مسئولیت خالص دارای عدم وابستگی است؛ به این معنی که فرد مسئول، تمامی کارهای خویش را با نام خداوند انجام

می‌دهد و تمامی وضعیت‌های عاطفی و احساسی در خانواده، زیر مجموعه‌ای از این فرصت است. این وضعیتی مطلوب به جهت دریافت عشق از طریق خانواده و نزدیکان است بدون وابستگی.



عشق و خدمت بدون وابستگی به همگان برای هر کسی که مجرا و نماینده‌ای سزاوار برای روح الهی باشد، قدرت به ارمغان می‌آورد. ما می‌توانیم همه چیز را دوست داشته باشیم، اما تا زمانی که تبدیل به اسارت نشود. این مرز بین دوست داشتن و وابستگی است.

در واقع رشد ما زمانی است که در موضع عدم وابستگی، خود را حفظ کنیم. همهٔ وابستگی‌ها باید از ذهن جدا شوند و تنها یک چیز باقی بماند و آن، عشق ما از برای خداوند و نور و صوت الهی است. فیض الهی به گونه‌ای است که تنها آزادی و وجود ما را لمس می‌کند، نه وابستگی و ترس‌های زندگی.

مراتب و آزمون‌های عشق زمانی برایمان آغاز می‌شود که همانا هر آنچه هست را در صحرای خدا رها نموده باشیم.

زمانی که از تمامی تعلقات، به وایراگ (عدم وابستگی) رسیدیم، صدای پای عشق می‌آید.

برکت باشد





مزاج شناسی

(بخش نخست)



آیا شما از نوع مزاج خود اطلاع دارید؟



آیامی دانید که منشأ بسیاری از بیماری‌ها و اختلالات، بی‌توجهی به علم مزاج شناسی است؟

آیا علاوه بر رفتارهای اکتسابی، بخشی از رفتارهای ما به نوع مزاج ربط دارد؟



مزاج انسان از دوران جنینی شکل می‌گیرد و هرگز تغییر نمی‌کند. مطالعات نیز نشان داده‌اند

که مزاج ثابت است و به عنوان وسیله‌ای برای کمک به تعیین واکنش ما در برابر شرایط به کار می‌رود.

این نتایج در واقع راهی برای شناخت ویژگی‌های ثابت شخصیت هر انسانی است. بنابراین اگر بتوانیم نوع مزاج خود را به طور دقیق شناسایی و برای اصلاح ضعف‌های آن اقدام کنیم، مطمئناً از نظر جسمی و روحی (رفتاری) در شرایط بهتری قرار خواهیم گرفت.

متأسفانه امروزه اکثر افراد نمی‌توانند مزاج خود را تشخیص دهند و بشناسند و با خوردن غذاها و نوشیدنی‌هایی که با مزاج شان سازگار نیست، سبب ایجاد انواع و اقسام بیماری و امراض در بدن خود می‌شوند. بر این اساس مهم‌ترین عامل پیشگیری و درمان بیماری‌ها در انواع طب سنتی (ایرانی، هندی (آیورودا)، چینی و ...) شناخت مزاج است.

در واقع شما با مزاج شناسی و تشخیص مزاج خود می‌توانید تغذیه و سبک زندگی خود را تنظیم کنید.

از نگاه طب سنتی ایرانی تمام هستی از چهار عنصر پدید آمده: آتش، هوا، آب و خاک. موجودات زنده هم

از چهار خلط به وجود آمدند به نام صفرا، دم، بلغم و سودا. در واقع صفرا نماد آتش، دم نماد هوا، بلغم نماد آب و سودا نماد خاک است و به صورت کلی موجودات زنده و انسان از ترکیب یک، دو، سه یا چهار خلط از این اخلاط به وجود آمدند. یعنی بدن





مزاج شناسی

(بخش نخست)



هر انسانی به طور کامل از چهار خلط صفرا، دم، بلغم و سودا ساخته شده است.
به طور کلی پنج مزاج اصلی داریم:

- مزاج معتدل؛
- مزاج صفرا یا گرم و خشک؛
- مزاج دم یا گرم و تر؛
- مزاج بلغم یا سرد و تر؛
- مزاج سودا یا سرد و خشک.



اگر این اخلاط چهارگانه در بدن انسان به صورت متعادل وجود داشته باشند، اصطلاحاً مزاج یا طبع شخص معتدل است. اما اگر هر کدام از این اخلاط به مقدار کم از حد تعادل بیشتر باشد اصطلاحاً گفته می‌شود شخص مزاج صفرا، دم، بلغم یا سودا دارد که بر اساس این مزاج خصوصیات اخلاقی و فیزیکی متفاوتی دارد.



به عبارتی شکل ظاهری، اندام و خصوصیات اخلاقی هر شخصی ارتباط با مزاج آن شخص دارد.

اما عواملی که یک مزاج را تعیین می‌کنند چه هستند؟

- مهمترین عامل مزاج پدر و مادر شخص است که در نوع مزاج شخص بسیار تأثیرگذار است.

- مورد بعدی تغذیه مادر در زمان بارداری است که تأثیر زیادی در مزاج فرزند دارد. بنابراین بهتر است مادر در دوران بارداری تغذیه متعادل داشته باشد. اگر مادر در دوران بارداری مواد غذایی بسیار گرم استفاده کند، ممکن است حتی باعث بیماری‌هایی مانند زردی در فرزند شود.





مزاج شناسی (بخش نخست)



نوزاد شود که به معنی زیادبودن صفرای کودک است.



- مورد بعدی که در مزاج اشخاص تأثیر دارد، مزاج جغرافیاچه در بدو تولد و چه در زمان رشد است. به عنوان مثال افرادی که در مناطق سردسیر زندگی می کنند معمولاً طبع سردتری نسبت به افرادی دارند که در مناطق گرمسیر زندگی می کنند.

اما به مرور در زمان رشد و زندگی، مزاج افراد دستخوش تغییراتی می شود. البته مزاجی که فرد با آن متولد می شود قابل تغییر نیست که به آن مزاج جبلی یا ارثی گفته می شود.





درس از مولانا



موش و قورباغه‌ای (چغزی) بر لب جویباری در کنار هم می‌زیستند.



از قضا موشی و چغز با و

بر لب جویباری بودند آشنا

از وساوس سینه‌ی پرده‌خاستند

زرد دل با هم گرمی با خستند

روزی موش به قورباغه می‌گوید: «ای دوست عزیز، دلم می‌خواهد خیلی بیشتر از اینها با تو همدم باشم، ولی حیف که تو بیشتر اوقات در میان آب‌ها مشغول جست و خیزی و من چون حیوانی خاکزی هستم، نمی‌توانم به درون آب بیایم.»

تو درون آب داری ترک تا

وقت ما خواهیم که گویم با تو را

نشوی در آب ناله‌عکاشان

بر لب جویباری تو را نعره زن

قورباغه وقتی اصرار و الحاح موش را می‌بیند، تسلیم می‌شود. بالاخره قرار می‌گذارند که رشته نخ‌ی فراهم آرند.

فلسفه زندگی
ما هم نام



درس از مولانا



آخر آن بحث آن آد کسرا
تا به جذب رشته کرده کشف را
بست باید دیگرش برپا تو

بحث کردند اندرین کار آن دو پا
که به دست آندیک رشته در آن
یک سری برپای این بنده دو تو

یک سر آن را به پای موش ببندند و سر دیگرش را به پای
قورباغه، تا هر گاه به تجدید دیدار نیاز افتد نخ را با علامتی
خاص بجنبانند. سر رشته عشق می کشد
بر امید وصل جناب شد

روزی موش به کنار جویبار می آید که ناگهان کلاغی در می رسد و
اورا در طرفه العینی به منقار می گیرد و به هوا بر می شود و به تبع او
قورباغه نیز از ته جوی آب کشیده می شود و میان زمین و هوا
به رشته نخ آویخته می گردد.

برشکار موش و بردش زان مکان
منخب شد چرخش از قعر آب
دهوا او چخته پادرم

خود غراب بسین آمدنا کھسکان
چون بر آمد بر هوا موش از غراب
موش در منقار ز غ و چغتر بیم

فکر ز یاد گرفت
ما همنامه



درس از مولانا



وقتی مردم به این صحنه غریب نگاه می کنند، می گویند: «عجب کلاغ حيله گری! آخر چگونه در آب رفته و قورباغه را شکار کرده است؟ خلق می گفتند دروغ از آنست که چتر آبی را چکونه کردید قورباغه بخت برگشته که در هوا معلق بود، با خود همی گفت: «این است سزای رفاقت با ناهمجنس».

چتر گفت این سزای آن که کوچه بآبان شود جنت خسته
ای فعنان از بارنا جنس، فغان هم نشین نیک جوید ای مهسان

بن گن فتنه از کتابت
مثنوی مثنوی

فلسفه زندگی
با هفت نام

صفحه ۲۵

برنام بنی

نشریه **هامسا ماهنامه فرزندان اک** متعلق به بنیاد بنی فرزندان اک می باشد. این مؤسسه در کالیفرنیا آمریکا و چند کشور دیگر به صورت رسمی ثبت شده و دارای مجوز فعالیت می باشد. تمامی حقوق معنوی و مادی آثار فرزندان اک اعم از ترجمه کتاب سخنرانی و کتاب نوشته شده، مقالات، ست سنگ ها و کارگاه ها متعلق به اک (بنی) و بنیاد بنی فرزندان اک، از جمله کتاب های نوشته شده توسط بنیان گذار مؤسسه و متعلق به فرزندان اک است. بنابراین هر نوع استفاده از این آثار بدون هماهنگی با تیم مدیریت بنیاد بنی، تخلف معنوی محسوب شده و پیگیری خواهد شد.

مطالب این شماره نشریه برگرفته شده از مقاله ها و ست سنگ های اصلین برتر، مهدیس ها و آراها تاهای مجموعه بنیاد بنی، تجارب فرزندان، کتاب های اک، سایت های ویکی پدیا و خبری می باشد. این مطالب توسط تیم نشریه جمع آوری، ویرایش و به مقاله بدل گشته است.

افزون بر آن، مقاله ها و مطالب دیگر بر مبنای تحقیقات و دریافت های فرزندان اک و توسط ایشان تهیه شده است. ضمناً بعضی از تصاویر استفاده شده در مقالات توسط فرزندان اک طراحی و ترسیم شده است.

در صورتیکه که مایل هستید تجارب معنوی شما هم در شماره های بعدی نشر گردد، تجارب ارزشمند خود را به کاربری روابط عمومی در پیام رسان تلگرام ارسال بفرمایید. ضمناً چنانچه شعر، مقاله و یا مطلبی مرتبط با اک و یا مرتبط با مطالب نشریه، توسط شما تهیه شده است و مایل به انتشار آن در نشریه هستید، می توانید آنها را به همین کاربری ارسال فرمایید

همچنین می توانید نظرات و انتقادات خود را با ما از طریق همین کاربری یا ایمیل موسسه مطرح بفرمایید و یا برای آشنایی بیشتر با تعالیم بنی (اک)، ما را در وبسایت و صفحات شبکه های اجتماعی همراهی فرمایید.

وبسایت بنی : www.Bani-foundation.com

وبسایت کی اونکار : www.Ki-onkar.com

روابط عمومی : [T.me/Bani_Pr](https://t.me/Bani_Pr)

ایمیل روابط عمومی : Banifoundation.pr@gmail.com

لینک کانال های مجموعه : <https://linktr.ee/banifoundation>

برکت باشد

